

## نقد نقد - پاسخی به مقاله «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»

میرسعید موسوی کریمی\*  
DOI: 10.22096/rc.2025.2041118.1215

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۹]

### چکیده

دیدگاه این جانب در مقالات سه‌گانه، تحت عناوین «جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (ع)»، «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا(ع): سنجش شواهد تاریخی موافق» و «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا(ع): سنجش شواهد تاریخی مخالف» توسط عبدالرحیم سلیمانی در مقاله منتشره در نشریه دین و دنیای معاصر، تحت عنوان «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، نقد شده است. در این مقاله می‌کوشم نشان دهم نقدهای ایشان یا نادرست‌اند، یا پیش‌تر در مقالات سه‌گانه فوق پاسخ آنها داده شده است، یا اینکه ادعاهایی بدون هرگونه شاهد عقلی یا نقلی (کلامی، روایی، تاریخی) هستند.

واژگان کلیدی: امام حسین(ع)؛ شهادت‌طلبی؛ قیام؛ شواهد تاریخی.

\* استاد، دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران.



## ۱. مقدمه

در نشریه دین و دنیای معاصر، مقاله‌ای منتشر شده است از دکتر عبدالرحیم سلیمانی تحت عنوان «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»<sup>۱</sup>. نویسنده محترم مقاله، مدعی است که نوشته وی نقدی است علیه دیدگاهی که این جانب در مقالات سه‌گانه، تحت عناوین «جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (ع)»<sup>۲</sup>، «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی موافق»<sup>۳</sup> و «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی مخالف»<sup>۴</sup> از آن دفاع کرده‌ام.<sup>۵</sup> در این مقاله می‌گویم نشان دهم نقدهای ایشان یا نادرست‌اند، یا پیش‌تر در مقالات سه‌گانه فوق پاسخ آنها داده شده است، یا اینکه ادعاهایی بدون هرگونه شاهد عقلی یا نقلی (کلامی، روایی، تاریخی) هستند. برای این کار، جملات ایشان ذیل عناوین مندرج در مقاله و در داخل گیومه، به‌اختصار نقل، سپس پاسخ آنها ارائه می‌شود. ضمناً، در این نوشتار، منظور از واژه «نویسنده» یا «نگارنده»، عبارت است از نگارنده این سطور، یعنی نویسنده مقالات سه‌گانه فوق، و منظور از واژه «منتقد» عبارت است از نویسنده مقاله «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی».

---

۱. عبدالرحیم سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، دین و دنیای معاصر ۱۰، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۸ (آذر ۱۴۰۲): ۷-۱۸.

۲. میرسعید موسوی کریمی، «جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (ع)»، نشریه دین و دنیای معاصر ۹، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۷ (پاییز و زمستان ۱۴۰۱): ۷-۳۶.

۳. میرسعید موسوی کریمی، «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی موافق»، پژوهش‌های تاریخی ۱۵، شماره ۲، پیاپی ۵۸ (تابستان ۱۴۰۲): ۱-۲۱.

۴. میرسعید موسوی کریمی، «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت‌طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی مخالف»، نشریه دین و دنیای معاصر ۱۱، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۳).

۵. یادآوری این نکته لازم است که منتقد محترم، دکتر سلیمانی، در چند جلسه سمینار این جانب درباره قیام سیدالشهدا (ع) که قبل از انتشار مقالات فوق در دانشگاه مفید برگزار شد، حضور داشت. بنابراین، ادله این نگارنده در دفاع از نظریه خود را اگر هم نخوانده، لاجرم شنیده است. با این حال، همانگونه که در طول این نوشتار نشان خواهم داد، نقد ایشان به گونه‌ای است که به نظر می‌رسد هیچ کدام از مطالب مندرج در سمینارها و مقالات را یا اصلاً نشنیده و نخوانده، یا «بادقت» نشنیده و نخوانده است.

## ۲. نظریه شهادت طلبی، نظریه‌ای کهنه یا نو؟

منتقد محترم ذیل عنوان «نظریه شهادت طلبی به مثابه روش، در میان دیگر نظریه‌ها» ابتدا دیدگاه‌های مختلف در مورد حرکت سیدالشهدا (ع) را نقل می‌کند و سپس می‌کوشد نشان دهد دیدگاه ارائه شده توسط نویسنده، یعنی پرهیز از خلط بین «هدایت مردم به مثابه هدف» از «شهادت طلبی به مثابه روش» و تفکیک روشن بین آن دو، دیدگاهی بدیع نیست و دیگران نیز آن را بیان کرده‌اند. نخستین مشکل این است که برخی از جملات این قسمت از نوشته منتقد محترم معنای روشنی ندارد. مثل این جمله: «یکی از این اهداف که به صورت‌های مختلف مطرح شده، این است که هدف امام (ع) این بوده که با شهادت و خون به هدف و مقصود خود برسد».<sup>۶</sup> معلوم نیست این جمله یعنی چه که یکی از اهداف ... که هدف امام بوده که ... به هدف خود برسد. به علاوه، در این جمله دقیقاً همان مشکل خلط روش با هدف تکرار شده است.

اما اشکال منتقد محترم در بند ۵ این بخش آمده است: «کسانی که می‌گویند آن حضرت در پی این بود که با شهادت و خون خود پیام خود را به جامعه و تاریخ برساند. به نظر می‌رسد نظریه صاحب مقاله فوق عیناً همین نظریه باشد که البته همان‌طور که خواهیم دید قائلان زیادی دارد و نظر جدیدی نیست. مرحوم دکتر شریعتی از قائلان به این قول است ...».<sup>۷</sup>

شواهدی که منتقد محترم نقل می‌کند مؤید ادعای اوست؛ اما اشکال این است که او همه شواهد را نقل نمی‌کند، بلکه فقط شواهدی را نقل می‌کند که ادعای او را تأیید کنند. در همان منابع و اسنادی که او به آنها برای تأیید ادعای خود ارجاع می‌دهد، می‌توان شواهدی کاملاً متفاوت و حتی متضاد با ادعای او را نیز یافت. برای نمونه، شواهدی را از دو مؤلف، یعنی مرحوم شریعتی و مرحوم همایی نقل می‌کنم که منتقد به اثر اولی در ابتدا و به اثر دومی در انتهای ادعای خود، استناد کرده است:

«آن وقت (ثوره) در این دید چه معنی عمیقی پیدا می‌کند! ثوره، همه چیز معنی می‌دهد: تلاش، شورش، قیام؛ اما هدف چیست؟ هدف، انتقام کشیدن از بنی قایل است که آن همه دستش به خون ثارهای عزیز ما آغشته است و این همه جواب گفتن به دعوت آن پرنده‌هایی

۶. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۸. همه شماره صفحات داخل پراترها ارجاع می‌دهد به صفحات مقاله منتقد محترم، تحت عنوان «نظریه شهادت طلبی به مثابه روش، در میان دیگر نظریه‌ها» که مشخصات آن در همین مقاله آمده است.

۷. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۰.

است که بر گرد سر قبیله ما دائماً ما را می خوانند و ضجه می کشند و ما را به انتقام خواهی و خونخواهی فرامی خوانند»<sup>۸</sup>. «شهادت، در یک کلمه ... در فرهنگ ما، یک «درجه» است. وسیله نیست، خود، هدف است، اصالت است. خود، یک تکامل، یک علو است. خود، یک مسئولیت بزرگ است...»<sup>۹</sup>. «بنابراین امام حسین، شهادت را به عنوان یک هدف، یا یک وسیله انتخاب می کند»<sup>۱۰</sup>. «شهادت حسینی، کشته شدن مردی است که خود برای کشته شدن خویش قیام کرده است. در آنجا شهادت یک حادثه و یک رویداد منفی است و در اینجا یک هدف قطعی و آگاهانه و انتخاب شده است»<sup>۱۱</sup>.

در کتاب مورد استناد منتقد محترم از مرحوم جلال الدین همایی هم عبارت‌هایی مثل عبارت زیر (تأکیدات از این نویسنده است) وجود دارند که نشان می دهند دیدگاه مرحوم همایی، برخلاف ادعای منتقد محترم، باید ذیل بند ۳ نوشته ایشان طبقه بندی شود: «حضرت حسین بن علی ... به تقدیر الهی بایستی برای حفظ و بقاء اسلام و صیانت قرآن کریم با فرزندان دلپذیر و برادران ارجمند و یاران فداکارش شهید شوند و خاندان او هم به اسیری درآیند تا آنچه در تقدیر الهی گذشته بود وجود بگیرد ... اینکه در بیداری یا در خواب یا بین نوم و یقظه حضرت امام حسین از جدش پیغمبر علیه السلام شنید ... اشاره به همان امر بود که یعنی ای نور چشم من خدا می خواهد تو را قربانی بقاء و عظمت دین اسلام کند همانطور که حضرت اسماعیل را قربانی حرم کعبه قرار داد. پس حادثه کربلا هرچه بود تقدیر الهی بود»<sup>۱۲</sup>.

همین شواهد کافی است تا نشان دهد که در آثار نویسندگان مورد استناد منتقد محترم، هم شهادت به عنوان یک هدف، معرفی شده و هم تمایز بین وسیله و هدف کاملاً مخدوش و مبهم است؛ و این، همان ادعای نگارنده مقالات سه گانه است. به عبارت دیگر، ادعای نگارنده مقالات این نیست که نظریه جدیدی ارائه کرده است، بلکه ادعا این است که آن را در چارچوبی جدید، یعنی تمایزی روشن بین وسیله و هدف، صورت بندی کرده، و ثانیاً معقولیت آن را بر مبنای روش استنتاج بهترین توضیح، نشان داده است. اگر منتقد محترم بتواند در بین شواهد مورد ادعای خود این دو ویژگی را به روشنی بیابد و نشان دهد، نویسنده ادعای خود را پس خواهد گرفت.

۸. علی شریعتی، حسین وارث آدم (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۱)، ۱۲۱-۱۲۲، تأکیدها از این نویسنده است.

۹. شریعتی، حسین وارث آدم، ۱۹۵.

۱۰. شریعتی، حسین وارث آدم، ۲۱۷.

۱۱. شریعتی، حسین وارث آدم، ۲۲۳.

۱۲. جلال الدین همایی، اسرار و آثار واقعه کربلا (تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۷)، ۴۶.

نقد نقد- پاسخی به مقاله «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت ... / موسوی کریمی ۱۱

گذشته از این‌ها معلوم نیست چرا منتقد محترم این قدر دغدغه نو بودن یا نبودن دیدگاه طرح‌شده در مقالات نویسنده را دارد؟! جالب است که در متن مقالات منتشره هیچ‌جا ادعا نشده است که نظریه نویسنده، بدیع است. به علاوه، نویسنده دچار مغالطه مشهور کهنه و نو (The Appeal to Novelty Fallacy) نشده است تا گمان برد نو بودن نشانه درستی یک ادعا و کهنه بودن نشانه بطلان آن است. در هر حال، آنچه مهم است پرداختن به شواهد و دلایل اقامه‌شده در مقالات سه‌گانه است تا معلوم شود مدعای نویسنده قابل دفاع است یا خیر.

اما ظاهراً چون دغدغه بدیع بودن یا نبودن نظریه نگارنده، ذهن منتقد محترم را به شدت مشغول کرده، باز هم در ادامه و ذیل عنوان «ارزیابی بدیع و جدید بودن نظریه صاحب مقاله فوق» چنین می‌نویسد: «یک امر می‌تواند هم وسیله باشد و هم هدف. در واقع هدف برای یک مرحله است و وسیله برای رسیدن به مرحله بعد. توجه به این نکته لازم است که باید بین هدف میانی و هدف نهایی تفکیک کرد و این امری است که بر نویسنده فوق مشتبه شده است. تمام کسانی که از هدف نهضت حسینی سخن گفته‌اند مقصودشان هدف میانی بوده است، نه هدف نهایی. کسانی که هدف را تشکیل حکومت می‌دانستند آن را هدف نهایی نمی‌دانستند، بلکه ابزار برای اجرای عدالت و اصلاح جامعه می‌دانستند و همه کسانی که از شهادت به‌عنوان هدف سخن به میان می‌آوردند مقصودشان هدف میانی بود، نه هدف نهایی».<sup>۱۳</sup>

ضمن اینکه شواهدی که در پاراگراف‌های قبل از مرحومان شریعتی و همایی نقل کردیم خلاف ادعای منتقد محترم را به‌وضوح نشان می‌دهد، پاسخ این اشکال، در پاورقی شماره ۳۰ مقاله نویسنده، تحت عنوان «جنگ و شهادت طلبی به‌مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (ع)» به این شکل آمده است: «اسفندیاری نیز معتقد است در بیشتر نوشته‌ها درباره قیام امام حسین (ع) بین هدف و برنامه خلط شده است؛ از این‌رو برنامه امام حسین (ع) را «هدف درجه دوم»<sup>۱۴</sup> نامیده است؛ اما تقسیم اهداف به درجات اول و دوم، بلندمدت و کوتاه‌مدت، یا نهایی و میانی، صرفاً به پیچیده کردن بحث می‌انجامد، حال آنکه تقسیم به هدف و روش (ابزار)، تقسیمی جاافتاده در بسیاری از مقولات است. به‌علاوه، وی از این تفکیک استفاده مناسبی نمی‌کند. مثلاً، در نقد نظریه شهادت، ادعا می‌کند حداکثر کار سیدالشهدا (ع)، جهاد تا مرز شهادت بود، نه آنکه شهادت، هدف باشد، بلکه هدف،

۱۳. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۱.

۱۴. محمد اسفندیاری، عاشورا شناسی (تهران: نشر نی، ۱۳۹۸)، ۲۲-۳۴.

مبارزه با ظلم بود.<sup>۱۵</sup> اما این عبارت، توضیح واضح است، زیرا جهاد تا مرز شهادت، هدف نیست، بلکه وسیله است.»

### ۳. پاسخ‌هایی به «اشکالات وارد بر نظریه شهادت‌طلبی»

در ادامه و ذیل عنوان «اشکالات وارد بر نظریه شهادت‌طلبی»، منتقد محترم در ۴ بند اشکالاتی را به ادعای نگارنده وارد می‌کند. در بند اول، وی پرسش‌هایی را درباره جواز شرعی شهادت‌طلبی طرح می‌کند، از جمله اینکه «حکم شرعی اینکه کسی عمداً خود را به کشتن دهد چیست؟ آیا این همان خودکشی ممنوع نیست؟... و...». این پرسش‌ها نشان می‌دهند که منتقد محترم بدون خواندن مقالات نویسنده، آنها را نقد کرده است. وی اگر مقاله نویسنده تحت عنوان «جنگ و شهادت‌طلبی به مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (ع)» را خوانده بود، مشاهده می‌کرد که در بخش «جواز شرعی روش امام (ع)» به این مسائل پرداخته شده و پاسخ آنها داده شده است. در این صورت، وی لازم بود به جای طرح دوباره پرسش‌ها، پاسخ‌های نگارنده را نقد می‌کرد. ضمناً در همان بخش مقاله، فتاوی شرعی برخی از فقهای مشهور شیعه نیز در این باره نقل شده است.

در بند ۲ اشکالات، وی ابتدا چنین می‌نویسد که «امام باید عملی را انجام دهد یا به آن دستور دهد که اخلاقی باشد، نه اینکه هرچه امام انجام دهد یا دستور دهد اخلاقی و عقلانی می‌شود». اما چرا؟ منتقد لابد گمان کرده است واضح و مبرهن (!؟) است که دیدگاه او درست است و هر کس بر این باور باشد که هر آنچه امام (ع) می‌کند عقلانی و اخلاقی است، بدون هیچ شک و شبهه‌ای و پیشاپیش محکوم است که باوری نادرست دارد؛ اما باید دانست آنچه احتمالاً واضح و مبرهن است این است که آنچه باید از آن پیروی کرد برهان و استدلال است، نه ادعای صرف. حتی اگر فرض کنیم که دیدگاه منتقد محترم درست است، دلیل او چیست؟ شاید ایشان انتظار دارد که خواننده ادعاهای او را بدون اقامه دلیل بپذیرد؟ گذشته از این‌ها، دوگانه‌ای که منتقد ساخته و پرداخته کرده از مصادیق مغالطه «یا این یا آن» (The Either-Or Fallacy) و از اساس نادرست است. وی فرض کرده است که تنها دو حالت وجود دارد: یا امام (ع) آنچه را که اخلاقی است انجام می‌دهد، یا آنچه را که امام (ع) انجام می‌دهد، اخلاقی است. حال آنکه این دوگانه‌سازی نادرست است و می‌توان فرض کرد که

۱۵. اسفندیاری، عاشوراشناسی، ۲۲۹-۲۳۱.

۱۶. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۲.

۱۷. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۲.

نقد نقد - پاسخی به مقاله «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت ... / موسوی کریمی ۱۳

فرامین امام (ع)، اساساً فرااخلاقی-فراعقلانی هستند. دلایل منتقد محترم برای انکار این دیدگاه چیست؟<sup>۱۸</sup>

منتقد در ادامه می‌نویسد: «صاحب مقاله فوق گفته‌اند که حق حیات تنها از آن خداوند است و انسان نمی‌تواند درباره آن تصمیم بگیرد... در پاسخ به این ادعا باید بگوییم که این ادعایی به‌نهایت خطا و غیر قابل قبول است...»<sup>۱۹</sup>. نویسنده نیز در پاسخ می‌گوید این ادعا که حق حیات، حقی الهی نیست و بشری است، ادعایی کاملاً نادرست، سست و حتی به‌نهایت (کذا!)؟ مهمل است! با پوزش از خواننده فرهیخته، این جملات را آوردم تا نشان دهم چنانچه کسی بخواهد در یک مقاله به‌ظاهر علمی-پژوهشی، به جای ارائه استدلال، شعار دهد، کار به کجاها که نمی‌کشد! مقاله علمی-پژوهشی که جای شعار دادن نیست! به قول سعدی، دلایل قوی باید و معنوی. نگارنده در دو مقاله جداگانه، تحت عناوین «حیات، حقی بشری یا الهی؟»<sup>۲۰</sup> و «حیات، به‌مثابه حقی الهی و نه بشری»،<sup>۲۱</sup> دلایلی را به نفع الهی بودن حق حیات اقامه کرده است. منتقد محترم به جای شعار دادن و بیان یک ادعا بدون اقامه حتی یک دلیل، اگر در توان خود می‌بیند آن مقالات را مطالعه و نقد خود بر آنها را منتشر کند.

جالب است منتقد محترم در حالی که دیدگاه مخالف خود را نادرست می‌داند، در یک پاراگراف دچار تناقضی آشکار شده است. وی ابتدا می‌نویسد: «به لحاظ کلامی و اعتقادی، انسان و تمام حقوق او متعلق به خداوند است و خداوند می‌تواند و مجاز است که هرگونه بخواهد در آنها تصرف کند».<sup>۲۲</sup> معنای این عبارات این است که حیات، حق الهی است. اما در ادامه همان پاراگراف چنین می‌نویسد: «اما وقتی سخن از حق حیات و دیگر حقوق انسان‌ها به میان می‌آید وضعیت فرق می‌کند. انسان‌ها خودشان مالک حیات خودشان هستند [کذا!]».<sup>۲۳</sup> بالأخره، انسان‌ها مالک حیات خودشان هستند یا خداوند؟ آیا خداوند می‌تواند در

۱۸. نگارنده این سطور در دو مقاله تحت انتشار خود، تحت عناوین «خداوند هم‌چون کنش‌گری فرا-اخلاقی: چرا افعال، اوامر، و نواهی الهی تابع قواعد و قوانین اخلاقی/عقلی بشری نیستند؟» و «خداوند هم‌چون کنش‌گری فرا-اخلاقی: (سنت‌گرایی مدرن) در برابر (مدرن‌گرایی سنتی)»، به تفصیل نشان داده است که چرا نمی‌توان احکام و فرامین الهی را در چهارچوب‌های اخلاقی و عقلی بشری ارزیابی کرد و باید آنها را فرااخلاقی-فراعقلی دانست.

۱۹. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۲.

۲۰. میرسعید موسوی کریمی، «حیات، حقی بشری یا الهی؟»، دوفصلنامه حقوق بشر ۱۸، شماره ۱، پیاپی ۳۵ (بهار و تابستان ۱۴۰۲): ۷-۳۵.

۲۱. میرسعید موسوی کریمی، «حیات، به‌مثابه حقی الهی و نه بشری»، پژوهشنامه حقوق کیفری ۱۴، شماره ۲، پیاپی ۲۸ (پاییز و زمستان ۱۴۰۲): ۱۵۱-۱۶۹.

۲۲. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۲.

۲۳. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۲-۱۳.

این مورد تصمیم بگیرد یا انسان‌ها؟

عبارت‌های بعدی منتقد محترم حتی غریب‌تر است: «هیچ انسان دیگری حتی به نام خداوند نمی‌تواند حیات آنان را سلب کند. امام حسین و پیامبر و هر شخص دیگری از این جهت که انسان هستند هیچ تفاوتی با دیگر انسان‌ها از نظر حقوق خود و دیگران ندارند. در گفتمان حقوق بشر سخن از حقوق انسان‌ها و مسئولیت آنان نسبت به یکدیگر است و در این مسئله هیچ انسانی هیچ تفاوت و امتیازی نسبت به دیگری ندارد و پیامبر و امام و دیگران کاملاً مساوی هستند و [در] حق حیات و دیگر حقوق تفاوتی با هم ندارند».<sup>۲۴</sup> اما باید گفت مسئله این نیست که کسی «به نام خداوند» کاری بکند یا نه؛ بلکه مسئله این است که آیا «از طرف خداوند» چنین اذن و اجازه‌ای دارد یا خیر.

درواقع منتقد محترم اساساً متوجه استدلال نویسنده نشده است. وی گمان کرده بحث در مورد تساوی یا عدم تساوی حقوق پیامبر(ص) و ائمه(ع) از یک طرف و بقیه آدمیان از طرف دیگر است؛ حال آنکه استدلال مورد نظر نویسنده چنین است: (۱) حق حیات، حقی الهی است؛ یعنی فقط خداوند می‌تواند در مورد حیات و ممات انسان‌ها تصمیم بگیرد و امر و نهی کند؛ (۲) بنا به باورهای کلامی مسلمانان، اوامر و نواهی پیامبر(ص) و بنا به باورهای کلامی شیعه، اوامر و نواهی پیامبر(ص) و ائمه(علیهم‌السلام)، تفاوتی با اوامر و نواهی خداوند ندارد؛<sup>۲۵</sup> (۳) بنابراین، پیامبر(ص) و ائمه(ع) نیز می‌توانند در مورد حیات و ممات انسان‌ها تصمیم بگیرند و امر و نهی صادر کنند. البته منتقد می‌تواند با این استدلال مخالف باشد، اما باید نشان دهد چرا استدلال نادرست است؛ نه اینکه آنچه را که به زعم خود و با ارتکاب «مغالطه پهلوان پنبه» (The Straw Man Fallacy) گمان کرده مدعی نویسنده است، انکار کند. در ادامه، باز هم منتقد محترم دچار تناقض شده و درحالی‌که پیش‌تر گفته بود حق حیات، الهی است، با چرخشی آشکار بیان می‌کند که «پس این سخن که حق حیات مخصوص خداست، سخنی کاملاً نابجا و نادرست است [کذا!!]».<sup>۲۶</sup>

در بند سوم، اشکال منتقد محترم این است که اگر نظریه شهادت‌طلبی امام(ع) را بپذیریم، ناچاریم دعوت ایشان از مردم برای همراهی را دعوت به کشته شدن تلقی کنیم. در این صورت،

۲۴. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۳.

۲۵. بنا بر اطلاق آیه «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» (نساء، آیه ۸۰) فرمان پیامبر(ص) در مورد حق حیات نیز عین فرمان خداوند است. بنابراین، مستثنا کردن این حق از حقوق پیامبر(ص) نیازمند دلیل است.

۲۶. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۳.

امام (ع) باید با صراحت مقصود خود را بیان می‌کرد تا انسان‌ها درست تصمیم بگیرند؛ و چون امام (ع) چنین نکرده است، لازمه نظریه شهادت طلبی متهم کردن امام (ع) به فریب‌کاری و خلاف عدالت ایشان است. پس امام حسین (ع) برای زنده ماندن دعوت به یاری کرده است و نه شهادت.<sup>۲۷</sup> پاسخ تفصیلی این اشکال در مقالات سه‌گانه نویسنده آمده است و لذا از تکرار آن خودداری می‌شود؛ اما در اینجا فقط دو شاهد از شواهد متعدد مطرح شده در مقالات سه‌گانه را دوباره ذکر می‌کنیم که نشان می‌دهد برخلاف ادعای منتقد محترم، امام (ع) با صراحت پایان راه خود را به همراهانش گفته است. نخست، نامه امام (ع)، هنگام خروج از مدینه، به برادرش محمد حنفیه و گروهی از بنی‌هاشم که به صراحت بیان می‌کند هر کس به او پیوندد شهید خواهد شد. دوم، قندوزی از دانشمندان اهل سنت، نقل می‌کند که امام (ع) در منزلگاه «زباله» پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل رو به همراهانش کرد و چنین فرمود: «هر کدام از شما که تحمل ضربات شمشیر و نیزه را دارد با ما باقی بماند وگرنه برود».<sup>۲۸</sup>

در بند چهارم، صفحه ۱۳، منتقد محترم ابتدا از عبارت موهن «خود را عمداً به کشتن دادن» استفاده می‌کند تا شهادت طلبی آگاهانه امام (ع) را پیشاپیش امری مذموم جلوه دهد. سپس، همان جملات و ادعاهای تکراری بی‌دلیل در مورد حق حیات را که پیش‌تر شرح و پاسخ آن گذشت، تکرار می‌کند؛ اما جمله بعدی منتقد محترم یک باور کلامی شاهکار است: «در روی زمین و در میان انسان‌ها هیچ تفاوت و تمایزی بین انسان‌ها وجود ندارد و امام<sup>۲۹</sup> با دیگر انسان‌ها یکسان و مساوی است. اگر امام مجاز است که تن به شهادت عمدی بدهد باید همه انسان‌ها مجاز باشند که چنین عملی را انجام دهند...».<sup>۳۰</sup> نتیجه اینکه طبق فتوای منتقد محترم، می‌توان در آیاتی چون «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ»،<sup>۳۱</sup> «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»،<sup>۳۲</sup> «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ»،<sup>۳۳</sup> و «التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»،<sup>۳۴</sup> و نظایر آن، به جای واژه‌های

۲۷. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۳.

۲۸. سلیمان بن ابراهیم قندوزی، *ینابیع الموده لنوی القریبی*، ج ۳ (قم: منظمة الاوقاف و الشؤون الخيرية، دارالاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۲۲): ۶۲.

۲۹. البته، نوشته منتقد محترم به روشنی نشان می‌دهد که ایشان در این مورد تفاوتی بین پیامبر (ص) و امام (ع) قائل نیست.

۳۰. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۴.

۳۱. نساء، آیه ۵۹.

۳۲. نساء، آیه ۸۰.

۳۳. احزاب، آیه ۳۶.

۳۴. احزاب، آیه ۶.

«نبی» «رسول» و «ولی»، نام ایشان، یعنی «عبدالرحیم سلیمانی» را قرار داد! اما برای ادعای به این بزرگی تنها استدلال ایشان این است که «اگر چنین نباشد، اسوه و الگو بودن امام زیر سؤال می‌رود».<sup>۳۵</sup> اما به این می‌گویند مصادره به مطلوب؛ زیرا ادعای نگارنده این است که به دلیل الهی بودن حق حیات، کسی حق ندارد که در موضوع شهادت طلبی، امام (ع) را اسوه بداند. منتقد محترم به جای ارائه استدلال برای نقد و رد این ادعا، اسوه بودن امام (ع) در مقوله شهادت طلبی را مسلم گرفته و آن را پیش فرض دیگر ادعای خود قرار داده است.

در ادامه همان بند، جمله بعدی منتقد محترم چنین است: «از این گذشته امام و پیامبر باید در چارچوب اخلاق پذیرفته شده رفتار کنند و سخن بگویند. اگر چنین نکنند، راهی برای ارزیابی عدالت یا عصمت آنان که شرط ضروری و لازم منصب آنان است، وجود ندارد...».<sup>۳۶</sup> این هم یک ادعای نسنجیده دیگر؛ اخلاق پذیرفته شده یعنی چه؟ اخلاق پذیرفته شده توسط امویان یا علویان؟ قواعد اخلاقی هزار سال پیش، اکنون یا هزار سال بعد؟ اخلاق مسلمانان یا غیرمسلمانان؟ شرقی‌ها یا غربی‌ها؟ قواعد اخلاقی بر مبنای مکتب وظیفه‌گرایی، نتیجه‌گرایی یا فضیلت‌گرایی؟ یا مجموعه‌ای از همه این‌ها؟! و ... .

به علاوه، درست است که رفتارهای یک شخص معصوم باید بری از خطا باشد، اما اشتباه منتقد محترم این است که گمان کرده راه شناخت معصوم، مشاهده رفتارهای بیرونی اوست. فرض کنیم فردی مشرک، بر مبنایی منافقانه، رفتارهای بیرونی کاملاً مطابق با اخلاق پذیرفته شده داشته باشد؛ آیا این شخص، معصوم است؟ برای مثال نقض بعدی، برادر سیدالشهدا (ع)، حضرت ابوالفضل عباس (ع) را در نظر بگیرید. بعید است کسی بتواند به رفتارهای او اشکالی اخلاقی بگیرد یا اینکه آنها را غیر عادلانه بداند. پس آیا ایشان نیز معصوم است؟

از این‌ها گذشته، مؤلفه مهم در عصمت، ویژگی‌های نفسانی شخص معصوم است. از این رو، به باور بسیاری از فیلسوفان و متکلمان، عصمت، حالت و ملکه‌ای نفسانی، ناشی از نور ایمان و یقین است که انسان معصوم را از گناه و خطا بازمی‌دارد. در واقع، گفته شده است عصمت، منافاتی با اختیار و اراده انسان ندارد، زیرا نوعی شناخت و دانش و از مقوله علم است. به عبارت دیگر، عصمت، معرفتی است که مانع از گمراهی می‌شود.

۳۵. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۴.

۳۶. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۴.

حال، پرسش این است: چگونه می‌توان این مؤلفه نفسانی و درونی را تشخیص داد؟ منتقد محترم گمان کرده است مسیر این تشخیص، رفتارشناسی است. این رویکرد در معرفت‌شناسی به رفتارگرایی (Behaviorism) معروف است که با اقتباس از آرای روان‌شناسان مشهوری چون اسکینر (Frederic Skinner (1904-1990) Burrhus) در نیمه اول قرن بیستم صورت‌بندی شد که بر مبنای آن، باور آدمیان چیزی غیر از رفتار او نیست؛ اما چندی نگذشت که این نظریه با اشکالات بنیان‌افکنی مواجه و کنار گذاشته شد. یکی از آشکارترین اشکالات این رویکرد این است که آدمیان در بسیاری از موارد رفتارهایی مخالف باورهای خود انجام می‌دهند. این ویژگی در مردمی که در نظام‌های توتالیتر زندگی می‌کنند بسیار رایج و شایع است. بنابراین، برای شناخت معصوم چاره‌ای نیست جز آنکه ویژگی‌های نفسانی او را بشناسیم. این نیز امکان ندارد مگر آنکه یا خود او، آنها را بیان کند، یا اینکه منبع علم ما به این ویژگی‌ها، خداوندی باشد که به همه امور آگاه است. اما راه نخست قانع‌کننده نیست، زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که ادعای یک شخص به نفع خودش پذیرفته شود.<sup>۳۷</sup> بنابراین، تنها گزینه باقیمانده، راه دوم است. بیهوده نیست که فیلسوفان و متکلمان بر این باورند که راهی برای احراز صفت عصمت در فرد معصوم جز از راه نص و بیان خداوند وجود ندارد، زیرا تنها او عالم به سر و خفیات و ملکات نفسانی است.

منتقد محترم در ادامه می‌نویسد: «مگر اینکه کسی بگوید هرچه آنان انجام دهند یا بگویند عین عدالت و عصمت است که اشکال آن واضح است؛ زیرا چنین دیدگاهی از شعری‌گری هم نازل‌تر [کذا!] است».<sup>۳۸</sup> لطفاً یک بار دیگر این استدلال را مرور کنید: فلان دیدگاه به‌وضوح نادرست است، زیرا از دیدگاه بهمان نازل‌تر است! اصلاً، «نازل بودن» یک دیدگاه یا نظریه یعنی چه؟! در کلام و فلسفه دیدگاه‌های متعددی در قالب گزاره طرح شده‌اند که با بررسی شواهد له و علیه آنها می‌توان تا حد معقولی نشان داد که این گزاره‌ها درست یا نادرست‌اند. در این فرایند جایی برای داوری ارزشی وجود ندارد که اگر از گزاره‌ای خوشمان آمد، آن را متعالی و اگر نیامد آن را نازل بنامیم! اینجور القاب معمولاً از طرف کسانی استفاده می‌شود که توان فهم یک نظریه یا ارزیابی دلایل له و علیه آن را ندارند. از خواننده فرهیخته

۳۷. حتی اگر گوینده، فردی چون مقدس اردبیلی باشد که گفته است پس از رسیدن به سن بلوغ، نه تنها مرتکب هیچ گناهی نشده، بلکه حتی به ارتکاب گناه، فکر هم نکرده است. در صداقت وی تردیدی نیست، اما نکته این است که تضمینی وجود ندارد تشخیص او در مورد گناه کردن یا نکردن کاملاً بری از خطا باشد. از این رو، هیچ کس مرحوم مقدس اردبیلی را معصوم خطاب نکرده است.

۳۸. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۴.

این نشریه پوزش می‌طلبم که ملاحظه می‌فرماید سطح مطالب منتقد محترم چقدر نازل است! به‌علاوه، پیش‌تر در مورد ادعای شعارگونه منتقد محترم، یعنی وضوح بطلان عینیت رفتار امام (ع) با عدالت و عصمت، نکاتی گفته شد که تکرار نمی‌شود. گذشته از همه این‌ها، باید ابتدا نشان داد شهادت‌طلبی امری غیر اخلاقی است سپس به دنبال چنین ادعاهای نازلی (!) بود.

#### ۴. ردی بر «شواهد تاریخی علیه نظریه شهادت‌طلبی»

در بخش ۵، ذیل عنوان «شواهد تاریخی علیه نظریه شهادت‌طلبی»، اشکالات منتقد محترم نشان می‌دهد که یا وی اساساً مقالات سه‌گانه نگارنده را با دقت نخوانده، زیرا نکات، شواهد و ادله‌ای را که پیش‌تر در آن مقالات طرح و بحث شده‌اند، بدون بررسی و نقد دوباره تکرار کرده است، یا اینکه ادعاهای دیگری را طرح می‌کند بدون اینکه حتی یک شاهد تاریخی یا دلیلی قانع‌کننده برای آنها ارائه دهد. مثلاً در بند ۱ ذیل عنوان فوق چنین می‌نویسد: «امام به اضطرار و از سر ناچاری از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. اگر یزید آن حضرت را مجبور به بیعت نمی‌کرد هرگز از مدینه خارج نمی‌شد... و اگر در هر نقطه از سفر این اجبار برداشته می‌شد آن حضرت به مدینه بازمی‌گشت و قیامی علیه یزید انجام نمی‌داد».<sup>۳۹</sup>

اما باید پرسید: آخر، این چه جور استدلالی است؟! برای اینکه غرابت این استدلال روشن شود، اجازه دهید من هم اضافه کنم اگر معاویه، یزید را خلیفه نمی‌کرد، یا اصلاً اگر یزید به دنیا نمی‌آمد، یا اگر به دنیا می‌آمد و در طفولیت از دنیا می‌رفت، هیچ کدام از این اتفاقات نمی‌افتاد! با «اگر» که نمی‌شود تاریخ ساخت یا آن را توضیح داد؛ ماهیت واقعیت‌های تاریخی متفاوت از داستان‌های علمی-تخیلی ساخته ذهن بشر است. منتقد باید اینگونه اشکال کند که با فرض اینکه یزید امام (ع) را به بیعت دعوت کرده است، آیا امام (ع) راه دیگری برای پرهیز از این کار داشته یا نداشته؛ چرا فلان راه خاص را انتخاب کرده است؛ شواهد تاریخی له‌رویکرد انتخاب‌شده چیست و شواهد تاریخی علیه آن را چگونه می‌توان توضیح داد. به‌علاوه، حتی اگر فرض کنیم گزاره‌های شرطی خلاف واقع منتقد محترم در واقع می‌توانستند محقق شوند، لازم بود وی دست‌کم برخی شواهد تاریخی را به نفع آن نشان دهد؛ اما نکته عجیب این است که وی هیچ شاهد تاریخی برای ادعای خود ارائه نمی‌دهد.

عجیب‌تر این است که وی در بند ۲ صفحه ۱۴، باز هم گزاره شرطی خلاف واقع دیگری را

۳۹. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۴.

بیان می‌کند که اتفاقاً این بار شواهد تاریخی آن را رد می‌کند. وی می‌نویسد: «امام حسین در مکه نسبت به جان خود احساس خطر کرد و قبل از اتمام مراسم حج و قبل از آنکه گزارش مسلم بن عقیل به دست او برسد مکه را به سمت کوفه ترک کرد. روشن است که این حرکت از باب اضطرار بوده و اگر خطری متوجه او نمی‌شد اقدام به سفر نمی‌کرد». <sup>۴۰</sup> واقعاً اینگونه بود؟ یعنی نامه‌های کوفیان یا برنامه‌ریزی خود امام (ع) هیچ تأثیری در حرکت وی نداشت؟! این عجیب‌ترین ادعا در مورد حرکت امام (ع) است که تاکنون کسی نظیر آن را نگفته و منتقد محترم حتی یک شاهد یا دلیل برای ادعای خود نشان نمی‌دهد؛ این درحالی است که شواهد تاریخی فراوانی علیه این ادعا وجود دارد و به برخی از آنها در مقالات سه‌گانه اشاره شده است. اگر قرار باشد همین گونه بدون مدرک و بدون شاهد تاریخی یا حدیثی ادعایی را به امام (ع) نسبت داد من هم می‌توانم بگویم امام (ع) از مکه به سوی کوفه حرکت کرد چون می‌خواست، مثلاً، با آنها بجنگد و انتقام پیمان‌شکنی آنها با پدر و برادرش را از آنها بگیرد! لابد بی‌مدرک و حساب حرف زدن که هزینه ندارد!

جالب است که منتقد محترم چنان قاطعانه از تصمیم امام (ع) در شرایطی که در جهان واقعی رخ نداده است، صحبت می‌کند کأنه با نشستن در جایگاه خدایی، نه تنها از امور عالم واقع باخبر است، بلکه حتی می‌تواند از مقدرات جهان‌های ممکن نیز پیشاپیش خبر دهد! عجیب‌تر این است که در مقالات سه‌گانه نویسنده، به‌ویژه در مقاله «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت طلبی به مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع)؛ سنجش شواهد تاریخی مخالف»، که پیش از انتشار نیز به سمع و بصر منتقد محترم رسیده است، به همه این اشکالات و نظایر آن پاسخ داده شده است، ولی به نظر می‌رسد منتقد محترم حتی یک بار نیز این مقالات را با دقت نخوانده است.

شاهدی دیگر که نشان می‌دهد منتقد محترم بدون خواندن مقالات این جانب آنها را نقد کرده است، مطالب وی در بند ۳ صفحه ۱۵ است زمانی که می‌نویسد: «امام در طول سفر از مدینه ... هیچ‌گاه سخن از این به میان نمی‌آورد که مقصود او صرف شهادت است و از هیچ سخنی از آن حضرت نمی‌توان استفاده کرد که او به دنبال شهادت بوده است». <sup>۴۱</sup> تمام تلاش نگارنده در مقالات سه‌گانه خود این بوده است که نشان دهد نه «مقصود» امام (ع) شهادت بوده و نه به «دنبال» شهادت بوده است؛ مقصود و هدف امام (ع) هدایت مردم بوده است؛ اما

۴۰. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۴.

۴۱. سلیمانی، «ارزیابی نظریه مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، ۱۵.

می‌دانست و آگاهانه مسیری را انتخاب کرد که بهترین وسیله برای رسیدن به این قصد و هدف باشد و آن وسیله، شهادت بود. علی‌رغم تکرار فراوان این نکات در این سه مقاله، باز هم منتقد محترم بین هدف (مقصود) و وسیله خلط کرده است.

گذشته از این‌ها، برای رد ادعای وی آوردن یک مثال نقض کافی است. در مقاله «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی موافق»، ذیل دو عنوان «رفتن امام (ع) به کوفه علی‌رغم مخالفت‌های بسیار» و «ادامه حرکت امام (ع) به کوفه حتی پس از بین رفتن احتمال موفقیت در تشکیل حکومت»، چند شاهد حدیثی و تاریخی آمده که نقل می‌شوند: در پاسخ به عبدالله بن جعفر، امام (ع) می‌فرماید بدان اگر در هر آشیانه‌ای از آشیانه جنبنندگان زمین باشم بنی‌امیه مرا بیرون خواهند آورد و خواهند کشت؛ یا خطاب به عبدالله بن زبیر می‌فرماید که به خدا سوگند اگر در سوراخ جانوری هم باشم بنی‌امیه مرا بیرون می‌آورند تا به هدف خود برسند؛ یا فرمایش ایشان در راه کوفه به عمرو بن لوذان است با این بیان که به خدا سوگند بنی‌امیه مرا رها نمی‌کنند تا قلم را از سینه‌ام بیرون آورند. پیش‌تر، سخن فندوزی هم در این باره نقل شد. در صفحات ۲۴ الی ۲۷ مقاله «جنگ و شهادت طلبی به‌مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (ع)» نیز شواهد حدیثی و تاریخی متعددی نقل شده است که نشان می‌دهد امام (ع) از عاقبت حرکت خود، آگاه بود و می‌دانست که در نهایت، به شهادت او و یارانش خواهد انجامید. به‌علاوه، امام (ع) این را به دیگران و همراهان خود نیز گفته است.

مطالب و ادعاهای منتقد محترم در بندهای ۴ صفحه ۱۵ و بند ۷ صفحه ۱۵ چنان کلی، مبهم و بی‌مبنا است که نمی‌دانم درباره آنها چه بگویم! پاسخ اشکالات وی در بند ۵ صفحه ۱۵ و بند ۶ صفحه ۱۵ نیز مبنی بر بازگشت و پرهیز از جنگ و علاوه بر آن، مذاکرات امام (ع) با حر بن یزید ریاحی و عمر سعد مبنی بر صلح و بازگشت در مقاله «نظریه‌ای درباره جنگ و شهادت طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی مخالف» آمده است. اگر پاسخ‌های آمده در آن مقاله، قانع‌کننده نیست بر منتقد محترم است که با ذکر دلیل نشان دهد که چرا چنین است. وی، بدون آنکه کوچک‌ترین نگاهی به آن اشکالات و پاسخ‌ها بکند، مطالب خود را بیان کرده است. به‌راستی که باید دست مریزاد گفت! عجیب‌تر اینکه برخلاف نگارنده که اشکالات و پاسخ‌ها را مستند به شواهد تاریخی و حدیثی کرده است، منتقد محترم حتی یک شاهد برای ادعاهای خود نمی‌آورد و لابد گمان می‌کند که موضع او پیشاپیش خیلی واضح و روشن و کاملاً درست است؛ به این نیز باید دست مریزاد گفت!

## ۵. سخن پایانی و نتیجه

نخستین و مهم‌ترین قدم در ارزیابی و نقد یک ادعا، فهم درست آن و سپس بررسی شواهد له و علیه آن است. نخستین و مهم‌ترین قدم در ارائه یک ادعا نیز، صورت‌بندی روشن آن و سپس ارائه شواهد له آن و نقد شواهد علیه آن است. متأسفانه در نقد ارائه‌شده هیچ کدام از این نکات مراعات نشده‌اند. به عبارت دیگر، منتقد محترم نه مقالات نویسنده را به دقت خوانده، نه به شواهد او توجه کرده و نه حتی برای ادعاهای خود، شاهد قانع‌کننده‌ای ارائه کرده، بلکه صرفاً آنها را پشت سر هم تکرار کرده است. برون‌شد شگفت و عجیب این رویکرد این شده است که بسیاری از همان مواردی را که نویسنده با ذکر شواهد به‌عنوان دلایل موافق و مخالف ادعای خود در مقالات سه‌گانه آورده و نقد و بررسی کرده است، در نوشته منتقد محترم با عباراتی دیگر بیان شده، بدون آنکه شواهد و دلایل نویسنده ارزیابی و نقد شوند. این در حالی است که تقریباً تمام اشکالاتی که منتقد محترم در نوشته خود آورده، به علاوه اشکالاتی دیگر، پیش از وی توسط صالحی نجف‌آبادی در شهید جاوید و محمد اسفندیاری در *عاشوراشناسی*، بسیار دقیق‌تر و با جزئیات به مراتب بیش‌تر و با ذکر شواهد و ادله آمده‌اند و مقالات سه‌گانه نویسنده نیز آنها را بررسی و نقد کرده است. در هر حال، نویسنده امید می‌برد که مقالات او توسط دیگر صاحب‌نظران به شکلی استاندارد و در عین حال بی‌رحمانه نقد شوند تا بتواند دیدگاه خود را اصلاح کند و ارتقا بخشد.

## سیاهه منابع

الف-منابع فارسی:

قرآن کریم.

- اسفندیاری، محمد، *عاشورشناسی*. تهران: نشر نی، ۱۳۹۸.
- سلیمانی، عبدالرحیم. «ارزیابی نظریهٔ مطلوبیت شهادت در نهضت حسینی»، *دین و دنیای معاصر*، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۸ (بهار و تابستان ۱۴۰۲): ۷-۱۸.
- شریعتی، علی. *حسین وارث آدم*. تهران: انتشارت قلم، ۱۳۶۱.
- قندوزی، سلیمان‌بن‌ابراهیم. *نیایع الموده لدوی القربی*. جلد ۳، بتحقیق: علی‌بن‌جمال‌اشرف حسینی، قم: منظمة الاوقاف و الشؤون الخیریه، دارالأسوة للطباعة و النشر، ۱۴۲۲.
- موسوی کریمی، میرسعید. «جنگ و شهادت طلبی به‌مثابه روش اصلی: تحلیلی کلامی-روایی از چرایی قیام سیدالشهدا (ع)»، *نشریهٔ دین و دنیای معاصر*، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۴۰۱): ۷-۳۶.
- موسوی کریمی، میرسعید. «حیات، به‌مثابه حقی الهی و نه بشری»، *پژوهشنامه حقوق کیفری*، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۴۰۲): ۱۵۱-۱۶۹.
- موسوی کریمی، میرسعید. «حیات، حقی بشری یا الهی؟»، *دوفصلنامه حقوق بشر*، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۲): ۷-۳۵.
- موسوی کریمی، میرسعید. «نظریه‌ای دربارهٔ جنگ و شهادت طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی موافق»، *پژوهش‌های تاریخی*، شماره ۲ (تابستان ۱۴۰۲): ۱-۲۱.
- موسوی کریمی، میرسعید. «نظریه‌ای دربارهٔ جنگ و شهادت طلبی به‌مثابه روش اصلی در قیام سیدالشهدا (ع): سنجش شواهد تاریخی مخالف»، *نشریهٔ دین و دنیای معاصر*، شماره ۱ (بهار و تابستان ۱۴۰۳).
- همایی، جلال‌الدین. *اسرار و آثار واقعه کربلا*. تهران: کتابفروشی دهخدا، ۱۳۵۷.